

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه جلسات گذشته

بحث ما در آیات نکاح بود؛ بیان نمودیم آیه 221 سوره مبارکه بقره می فرماید **(وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرَكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ)**؛ از عموم این آیه استفاده کردند نکاح با اهل کتاب باطل است؛ و جایز نیست مسلمانی با اهل کتاب چه دوماً و چه متعتاً ازدواج کند. و همچنین تعبیر سوره مبارکه ممتحنه **(وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكُوفَرِ)** که به اطلاق و عموم این آیه هم استدلال شده است بر این که اگر نکاح استدامه‌ای زن کافره جایز نباشد، نکاح ابتدایی به طریق اولی جایز نیست.

اما از طرف دیگر در سوره مبارکه مائده آیه پنجم می فرماید: **(وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْنَهُنَّ أَجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَفِّحِينَ)** در این آیه خداوند می فرماید: حلال شد برای شما زن‌های اهل کتاب؛ یعنی نکاح با یهودیه یا نصرانیه جایز است. بحث‌های مفصلی را تاکنون پیرامون این آیات داشتیم. کلام مرحوم علامه طباطبائی را مفصل گفتیم؛ کلام فخر رازی را مفصل گفتیم؛ کلمات مرحوم صاحب جواهر را مفصل گفتیم. برای این که یادآوری شود؛ چون یک مقداری فاصله شده، در جمع میان این آیات احتمالاتی بیان شد.

یک احتمال این بود که بگوییم کلمه «مشرکات» شامل اهل کتاب نمی‌شود؛ و مرحوم علامه (رض) بر این مطلب اصرار دارند که در قرآن کریم بر یهودی و نصرانی عنوان کافر اطلاق شده است نه مشرک. ایشان می‌فرمودند: ممکن است به کسی اسناد شرک یا کفر داده شود، اما این اسناد، غیر از وصف مشرک بودن و کافر بودن است.

به عنوان مثال، در آیه‌ی حج، **(وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا ۚ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ)**؛ «ومن کفر»، اسناد کفر ممکن است به مسلمانی داده شود؛ اگر مسلمانی تارک الحج شود، تارک الصلاة شود، اسناد کفر به او داده می‌شود؛ اما اسناد کفر غیر از این است که بگوییم «آنه کافر»؛ وصف کافر بر او اطلاق نمی‌شود. به یهودی و نصرانی به خاطر اینکه می‌گویند **(وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرُ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ)** اسناد شرک به اینها داده شود، اما اسناد شرک غیر از این است که بگوییم اینها مشرک هستند.

مرحوم علامه عمدتاً روی این بیان تکیه داشتند. همچنین آیاتی را از قرآن کریم آوردند بر اینکه بر اهل کتاب عنوان کافر اطلاق می‌شود، نه مشرک. ما از هر دو مطلب مرحوم علامه به فهم قاصرمان جواب دادیم؛ و در هر دو مناقشه کردیم. اما بالاخره کسانی مثل مرحوم علامه اگر بگویند مشرکات شامل زنان اهل کتاب نمی‌شود، مشکلی در جمع بین آیات ندارند. لیکن طبق نظر ما که کلمه مشرکات شامل اهل کتاب می‌شود، و کثیری از فقها و مفسرین خاصه و عامه نیز همین نظر را دارند، جمع بین این آیات چگونه است؟ در این جا دو نظریه مهم وجود دارد.

یک نظریه این است که بگوئیم آیه بقره ناسخ آیه سوره‌ی مائده است. - عرض کردم مباحث گذشته را مرور می‌کنیم - و بر این نظریه سه روایت داشتیم که از میان آنها دو روایتش معتبره بود و یکی ضعیفه؛ این روایات از ائمه طاهریین (ع) دلالت بر این معنا دارد که آیات (وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ) و (وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ) ناسخ آیه (وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ) است که می‌گوید با زنان اهل کتاب می‌توان ازدواج کرد.

نظریه دوم که صاحب جواهر (ره) روی این نظریه خیلی اصرار دارد و حدود هفت دلیل بر آن اقامه کرد، این است که آیه‌ی سوره مائده ناسخ آیه سوره بقره است. مرحوم صاحب جواهر اصرار دارد سوره‌ی مائده آخرین سوره‌ی قرآن است و هیچ آیه‌ای از آیات سوره مائده منسوخ واقع نشده است. ما تمام دلایل ایشان را آوردیم و در همه مناقشه کردیم. نتیجه این است که تا اینجا بر حسب ظوابط باید قائل شویم به اینکه آیه سوره بقره که نهی می‌کند از نکاح با همه مشرکات، چه زن بت پرست، چه یهودیه، چه مسیحیه و چه مجوسیه، ناسخ آیه (وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ) است که دلالت دارد نکاح با زن یهودیه و مسیحیه جایز است.

حل مشکل تاریخی

منتها قبلاً عرض کردیم وقتی به این نتیجه می‌رسیم، با یک مشکل تاریخی برخورد می‌کنیم؛ و آن این که طلحه دارای زن یهودیه بوده، حذیفه دارای زن نصرانیه بوده است؛ و ظاهر تاریخ این است که اینها تا زمان عمر این زن‌ها را داشته‌اند؛ برای این که عمر نامه‌ای به حذیفه نوشته که زن مسیحیه خود را رها کن. حذیفه جواب داده است که می‌خواهی بگویی حرام است؟ می‌گوید: نه، حرام نیست؛ من خوف دارم که دینت را از بین ببرد. ما با این تاریخ چه کنیم؟ و ظاهر این است که این نقل تاریخی هم نقل مسلمی است و اکثر کتب تواریخ آن را ذکر کرده‌اند؛ و اینکه می‌گویند در فقه باید مقداری هم بر تاریخ تسلط داشت یک جهتش همین است.

اگر آیه‌ی (وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ) ناسخ آیه‌ی (وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ) باشد، اینها باید همان موقع زن‌ها را رها می‌کردند، اینجا در مقابل این مشکل چه بگوئیم؟ در مقابل این مشکل این جواب را ما می‌توانیم ذکر کنیم که اصحاب پیامبر بر ناسخ و منسوخ بودن آیات خیلی اطلاع نداشتند؛ حتی خود خلیفه دوم، اگر در ذهن تان باشد روایت بسیار جالبی را که صاحب وسائل در کتاب الطهاره در ابواب وضو نقل کرده است و آن را خواندیم، این را نمی‌داند. در این روایت، آمده است که حضرت امیر (ع) دید مردی وضو گرفت اما در مسح، بر روی کفش‌هایش مسح کشید، بعد رفت در مسجد و نماز خواند. حضرت رفتند داخل مسجد بر حسب آنچه که در روایت آمده است پشت گردن او را گرفتند و فرمودند تو نماز بدون وضو خواندی! عرض کرد: چطور من نماز بدون وضو خواندم. من وضو گرفتم؟ حضرت فرمود: تو روی کفش‌هایت مسح کشیدی.

او گفت: من از عمر شنیدم که پیامبر بر روی خفین برای وضو مسح می‌کشید. حضرت او را آوردند؛ ظاهراً عمر هم در مسجد حاضر بوده، به عمر فرمودند تو چنین حرفی را زدی؟ عمر گفت: بلی. من خودم دیدم که پیامبر بر روی خفین مسح می‌کشید. حضرت فرمودند: قبل المائدة أو بعدها؟ این که تو می‌گویی پیامبر برای وضو روی کفش‌ها مسح می‌کشید قبل از نزول آیه وضو در سوره مائده بود یا بعد از آن؟ آیه وضو این است (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ). عمر گفت: نمی‌دانم. حضرت به او فرمود: کیف تفتی وأنت لا تدري؟ تو چطور فتوا می‌دهی در حالی که نمی‌دانی؟

این را می‌خواهم شاهد بگیرم که اگر طلحه زن یهودیه داشته و یا حذیفه زن نصرانیه داشته، اینها شاید خیلی اطلاع نداشتند به

اینکه این آیه منسوخ واقع شده است و به آن نمی‌توان عمل کرد. پس، بر حسب ضوابط و صناعت علمی ما آیهی **(وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ)** ناسخ آیهی **(وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ)** است؛ و چند روایت نیز در این مورد داریم. اگر کسی هم بگوید که مرحوم علامه با این روایات چه می‌کند؟ عرض کردم مرحوم علامه در تفسیر قرآن خبر و احد را معتبر نمی‌دانند؛ و اگر هم گاه بحث روایات را مطرح کرده‌اند، از باب مؤید است؛ و گرنه ایشان در تفسیر آیات قرآن به خبر واحد استدلال نمی‌کنند؛ اما ما معتقد هستیم، و در بحث اصول هم این را مفصل گفتیم که خبر واحد در آیات شریفه اعتبار دارد. بالاخره ما تمام ادله‌ی مرحوم صاحب جواهر را رد کردیم؛ ایشان هم مثل حسن بن ابی یعلی، مثل صدوقین، مثل فیض کاشانی، مثل صاحب مدارک، مثل شهید ثانی، فتوایش این است که ازدواج با یهودیه و مسیحیه حتی ازدواج دائم مانعی ندارد. اما مشهور می‌گویند ازدواج دائم درست نیست ولی ازدواج موقت درست است. ما فقط از دیدگاه آیات قرآن همه ادله صاحب جواهر را رد کردیم.

آیا منظور از نسخ، تخصیص است؟

سؤال دیگری را که می‌خواهم عرض کنم، این است که در روایات داشت **(وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ)** ناسخه لقوله تعالی **(وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ)** یا تعبیر اینطور بود که **(وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ)** منسوخه بقوله تعالی **(وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ)**. سؤال این است که آیا می‌توانیم این ناسخ را به معنای مخصص و تخصیص بگیریم؟ یعنی بگوییم نسخ در اینجا نسخ اصطلاحی نیست؛ بگوییم **(وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ)** خاص است و **(وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ)** عام است، و خاص این عام را تخصیص می‌زند؟ این مطلب دو اشکال دارد. اگر کسی چنین ادعایی بکند کما اینکه در عبارات مرحوم صاحب جواهر هم آمده است، به نظر ما، این ادعا دو اشکال دارد. اشکال اول این است که در همان روایاتی که خواندیم سائل از امام (ع) سؤال می‌کند می‌شود با یهودیه ازدوج کرد یا نه؟ حضرت می‌فرمایند: نه. بعد حضرت استدلال می‌کند به آیه **(وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ)**. سائل سؤال می‌کند **(وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ)** چه می‌شود؟ امام (ع) می‌فرمایند این آیه منسوخه قوله تعالی **(وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ)**. این را نمی‌شود حمل بر تخصیص کرد. چون سؤال از این است که آیا ازدواج با اینها جایز است یا نه؟ پس، اولاً خلاف ظاهر است.

اشکال دوم این است که اگر کسی بخواهد مسئله تخصیص را مطرح کند، تخصیص اکثر لازم می‌آید. برای این که یک مصداق مشرکات زن بت‌پرست است؛ مصداق بعدی‌اش یهودی، و مصداق بعدی‌اش نصرانی، مصداق بعدی مجوسیه است؛ همه اینها اهل کتاب هستند؛ اگر ما بخواهیم **(وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ)** را مخصص برای **(وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ)** قرار بدهیم، یعنی از چهار مصداقی که برای مشرکات وجود دارد، سه مصداقش خارج می‌شود؛ و این می‌شود تخصیص اکثر؛ و تخصیص اکثر درست نیست. تخصیص اکثر اگر به حد استهجان برسد، جایز نیست. مولا یک عامی را بگوید که صد نفر دارد و بعد 98 نفرش را خارج کند، مستهجن است، و این جایز نیست. این برای شروع بحث بود، عرض کردم از جاهای بسیار بسیار مشکلی که انسان عجز خودش را در برابر قرآن کریم به خوبی می‌فهمد، واقعاً همین آیات است. اما این که بالاخره به چه نتیجه‌ای می‌رسیم؟ در مورد **(وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ)** به دو بیان دیگر برای حرمت نکاح با اهل کتاب استدلال شده است که ان شاء الله فردا عرض می‌کنیم.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.